

دو درس متفاوت از قیام ۵۷

هلمت احمدیان

بازخوانی روزهای باشکوهی که به قیام توده‌های محروم و زجر دیده مردم ایران بر علیه نظام ستم‌شاهی انجامید، بدون شک هم برای کسانی که به دگرگونی و انقلابی دیگر می‌اندیشند و هم برای اکثریت نسل جوان بعد از قیام ۵۷، بسیار با ارزش و ضروری است. چرا که در پرتو آن می‌توان بسیاری از مقولاتی را در شرایط سکون و عادی غیرقابل تصور و درک جلوه می‌دهند، دوباره به تصویر کشید و درس‌های گرانبهایی از آن گرفت.

قیام ۵۷ برآمد جنبش‌های وسیع میلیونی توده‌های محروم جامعه، صدای رها شده و طنین خروشان مردم علیه سلطه اختاپوسی سلطنت بود که به یمن سرکوب بیرحمانه مخالفین دهه‌ها بر جامعه ایران حاکم ساخته بود. قیام ۵۷ انفجار و غلیان جوشش عمومی جامعه منکوب شده‌ای بود که قدرت توده‌های دست خالی را در مصاف با یکی از مدرن‌ترین ارتش‌های مسلح به آخرین تسلیحات نظامی با حمایت تمام و کمال آمریکا به نمایش گذاشت. نمایش همبستگی و از خودگذشتگی مردم با همدیگر بود. میدانی بود برای شکوفایی ابتکار و خودباوری و اعتماد به نفس مردمی که قبل از آن خود را ناتوان و سرخورده می‌دیدند و... و بسیاری از وجهه‌های دیگر قیام ۵۷ که می‌تواند گفتنی‌ها و درس‌های زیادی را برای نسلی که قلبش برای دگرگونی و رسیدن به نظامی آزاد و برابر می‌طپد، به همراه داشته باشد.

بازخوانی و بازبینی قیام ۵۷ و تاکید و درس‌گیری از همه گفته‌ها و ناگفته‌هایش بدون شک کاری است ضروری ولی نامقدور در این مجال. آنچه در اوضاع و احوال سیاسی کنونی جامعه ایران مهم و مبرم است، تاکید روی این درس مهم است که چه کنیم که در آینده بار دیگر اهداف و آمال مردمی که با خون و جان خود قیام ۵۷ را آفریدند، به ضد خود تبدیل نگردد و بار دیگر سیاهی و تباهی از نوع آنچه سردمداران مرتجع و واپس‌گرای جمهوری اسلامی بیش از یک ربع قرن بر مردم ستم‌دیده ایران روا داشته‌اند، تکرار نگردد.

این سطور در برابر کار بزرگی که می‌باید در ارزیابی از نقاط قوت و ضعف انقلاب شکست خورده ۵۷ صورت گیرد، تاکید و اشاره‌ای محدود است به دو نگاه و روایت و یا دو نتیجه‌گیری، از دو منظر طبقاتی متفاوت از تجربه قیام ۵۷.

درس لیبرال‌ها از قیام ۵۷

جناح‌هایی از بورژوازی ایران که چه در دوره حکومت شاهی و چه در جمهوری اسلامی منافعشان تامین نگشته و اپوزیسیون حاکمیت بوده و هستند، علیرغم همه زیگراگ‌ها و بحران‌های درونی‌شان روی یک مسئله همواره متفق‌ال نظر بوده و هستند و آن هم ضدیت با انقلاب به معنای به دست گرفتن اوضاع از طرف اکثریت مردم محروم می‌باشد. حباب تمام ادعاها، مفاهیم و واژه‌های لیبرالیستی بورژوازی ایران هنگامی که "خطر" ابراز وجود پایینی‌ها حتی در مسالمت‌آمیزترین شکل اعتراض هم خود را نمایانده ترکیده است و "رادیکال‌ترین مدعیان لیبرال به همه ادعایشان پشت کرده و همواره در این تند پیچ‌ها کنار حاکمیت رو به مردم صف آرایی کرده‌اند. کارنامه دولت موقت بازرگان، تا کابینه خاتمی و نیروهای از هم پاشیده شده «جبهه دوم خرداد» علیرغم همه همکاری‌ها و خوش خدمتی‌هایشان به جناح حاکم و کم لطفی این جناح به آن‌ها، مبین این واقعیت است که ستون فقرات استراتژی بورژوازی ایران مرزبندی و دشمنی آن‌ها با قیام مردم برای دست‌یابی به حقوقشان است.

لذا مهم‌ترین درسی که آن‌ها از قیام ۵۷ می‌گیرند نیز دقیقاً هراس از شبح خیزش پایینی‌ها است که به هر میزان که به بار نشینند، به همان اندازه میدان اظهار وجود را بر اینان تنگ‌تر می‌سازد. گفتمان رایج لیبرال‌ها، وحشی‌نامیدن جوشش‌های مردمی و مترادف نامیدن قیام و انقلاب با خشونت است. اینان هنگامی که به بازخوانی روزهای قیام هم می‌نشینند، یک جا همه کشتار و جنایت دشمنان مردم را که با چنگ و دندان از حاکمیت خود دفاع کردند، «محترمانه» به حساب خشونت و هرج و مرج طلبی پایینی‌ها می‌نویسند!

روایت‌های لیبرالیستی به گونه‌ای کلیشه‌ای تلاش دارد که سؤال را این‌گونه جا بیندازد که مردم حق طلب و محروم و ستم‌دیده ایران می‌باید بین خشونت و مسالمت یکی را برگزینند. خشونت‌طلبان انقلابیون هستند و مسالمت‌طلب‌ها لیبرال‌ها. براساس این حکم غیرواقعی و عوام‌فریبانه، این‌ها به سهولت شکنجه‌گران زندان اوین، ماموران سابق اطلاعاتی و هر مهره‌ای که زمانی در مصاف با مردم زبانی به جز قتل و کشتار نمی‌شناخته، می‌تواند هنگامی که منافعشان با حاکمیت در تعارض افتاد به صف لیبرال‌های مسالمت‌جو و "مدرن" درآید، ولی در مقابل اگر مردم برای دفاع از خود در مقابل حمله دشمن به دفاع برخاست شورشی و یاغی و خشونت‌طلب نام می‌گیرد. این تقسیم‌بندی جعلی بورژواها قابل فهم و درک است، چون به حفظ منافع اقلیت ستم‌گر، سیر و منفعت‌طلب در مقابل منافع اکثریت گرسنه، محروم و بی‌حقوق برمی‌گردد.

انقلاب و قیام توده‌ها، مساوی با خشونت‌طلبی و توحش نیست، بر عکس تنها با یک دگرگونی اساسی و زیر و رو کردن این نظم وارونه که در آن اقلیت صاحب زور و پول و ارتش با چنگ و دندان و با قتل عام و کشتار و ترور و اعدام و شکنجه مخالفین از حاکمیت خود دفاع می‌کنند، می‌توان به خشونت و جنگ و هرگونه توحشی برای همیشه پایان داد.

تاکید و آگرندیسمان کردن خشونت و آن‌هم به شیوه‌ای یک‌جانبه و نوشتن آن به حساب پایینی‌ها و انقلابیون، یک تلاش آگاهانه و مزورانه لیبرال‌ها است برای این‌که مردم را با این باور بار بیاورند که همواره منتظر «قیمت‌نخبگان» بمانند و خود هیچ‌گاه به فکر تعیین سرنوشت خود به دست خود نیفتند.

درس کمونیست‌ها از قیام ۵۷

در بازنگری انقلاب شکست‌خورده ۵۷، از منظر منافع کارگران قبل از هر چیز این سؤال مطرح می‌شود، که چرا علیرغم این‌که کارگران و در راس آن‌ها نفت‌گران کمر رژیم سلطنتی را شکستند، ولی خود در اولین قدم‌های بعد از انتقال قدرت به رژیم اسلامی مورد بی‌رحمانه‌ترین یورش‌ها قرار گرفتند و همه دستاوردهایشان پس گرفته شد. طبقه کارگر ستون فقرات انقلاب ۵۷ بود و مطمئناً همین رسالت تاریخی را برای انقلاب آتی هم خواهد داشت، ولی این کافی نبوده و نیست، چرا که بحث این است که هدایت و استراتژی هر انقلاب و تحولی را چه کسانی به دست خواهند گرفت؟ تلاش برای پاسخ به این سؤال مهم‌ترین درس‌گیری از قیام ۵۷ را به دنبال خواهد داشت. سرنگونی و یا براندازی یک رژیم ضد مردمی و دیکتاتور تنها نیمی از کار است که در صورتی که با شق دوم خود یعنی امر جایگزینی کامل نگردد، می‌تواند به ضد خود تبدیل شود، همان‌گونه که شد.

برای کمونیست‌ها نه تنها سرنگونی جمهوری اسلامی، بلکه جایگزینی هم به همان اندازه مهم است. آلترناتیو رادیکال که منافع توده‌های مردم را پس از سرنگونی پاسداری می‌کند، مستلزم تغییرات رادیکال اجتماعی از همین اکنون در زمینه‌های دمکراتیک و اقتصادی در ایران است و این امر نیازمند حضور متشکل طبقه کارگر در صحنه سیاسی جامعه است.

در این‌که در شرایط فعلی طبقه کارگر از یک طرف به دلیل شرایط فلاکت‌باری که از طرف صاحبان سرمایه بر آن‌ها تحمیل شده است و از طرف دیگر رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی، مجالی برای تشکلات واقعی کارگران فراهم نساخته و کارگران حق طلب را حتی به گلوله هم بسته است، در موقعیت مناسبی برای ایفای نقش تاریخی خود قرار ندارد تردیدی نیست. ولی این واقعیت

به مجوزی برای هیچ جریان و فردی نمی‌گردد که به بهانه آماده نبودن طبقه برای ایفا رسالتش، قیومیت اجرای این رسالت را با خانه‌نشین کردن طبقه فراهم سازد. برعکس، این ارزیابی از موقعیت عینی طبقه کارگر از یک طرف و درسی که کمونیست‌ها و طبقه کارگر از انقلاب شکست خورده ۵۷ می‌گیرد، این وظیفه را از هر زمانی برجسته‌تر می‌سازد که کار اصلی تلاش برای متشکل کردن کارگران در تشکل‌های توده‌ای خود و کمک به آماده‌سازی آن‌ها برای ایفای نقش خود است.

درسی که کمونیست‌ها از قیام ۵۷ می‌گیرند، دقیقا بر این مبنی استوار است که اگر اکنون انرژی اصلی طرفداران طبقه کارگر، سازمان‌ها و جریان‌ات چپ و کمونیست و رهبران پیشرو و عملی کارگران روی این نکته متمرکز نگردد که بتوانند هم‌صدا و متحد در صحنه سیاسی جامعه ظاهر شوند، بطور قطع در فردای سرنگونی جمهوری اسلامی نیز بار دیگر بازنده خواهند بود و در بهترین حالت نیرویشان به سیاهی لشکر طبقات دیگر و به اهرمی برای تحقق خواست‌ها و نیازهای آنان تبدیل می‌شوند.

اوضاع جاری اگر چه تاکیدی است بر این ضعف تاریخی یعنی بی‌تشکلی کارگران، اما در عین حال تاکید دارد بر بستر رادیکال جامعه که می‌تواند به سرعت فضا را برای پیشروی کارگران و قطب چپ جامعه فراهم کند. وقایع و رویدادها و حرکت‌های سیاسی وسیع و جهانی‌ای که در سال گذشته در دفاع از کارگران دستگیر شده اول ماه مه سقز پیش رفت، اعتصاب کارگران نساجی‌های کردستان، همبستگی گسترده با جانب‌باختگان جنبش کارگری و ده‌ها حرکت و اعتصاب گسترده همگی گواه زمینه مناسب برای تحقق درسی است که ما کمونیست‌ها از قیام ۵۷ می‌گیریم. جامعه ایران متحول و آبدستن حوادث مختلف است و بیش از هر زمان دیگری به یک انقلاب اجتماعی طبقه کارگر آگاه و متشکل و سوسیالیست نیاز دارد.

برگرفته از جهان امروز شماره ۱۴۳

